



پیام سیاسی، مکتب

سال اول، شماره ۴ نشریه سیاسی _ تئوریک سازمان ۱۹ بهمن اردیبهشت ۱۳۹۰

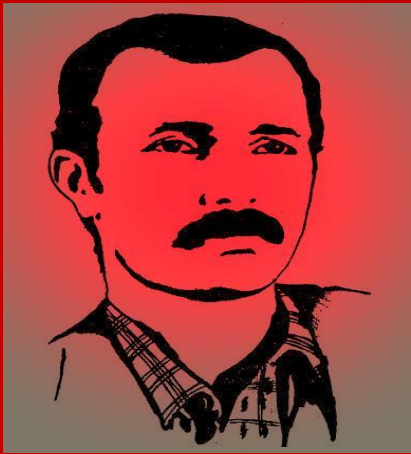
سرمقاله

انقلاب یا باز تقسیم امپریالیستی

هنگامی که لنین در سال ۱۹۱۶ در نوشته‌ای به نام "امپریالیسم به مثابه‌ی بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری" اعلام کرد که "جهان برای نخستین بار کاملاً تقسیم شده است و بعد از این باید فقط تجدید تقسیم شود. یعنی از دست یک "صاحب" به دست دیگری بیافتد نه این که از بی‌صاحبی به دست "صاحب" بیافتد". زمانی است که جنگ جهانی اول در جریان است. جنگی که نمایش اولین حرکت سازمان‌یافته‌ی سرمایه‌های کشورهای متروپل در کل جهان و برای "تجدید تقسیم جهان" است. ادامه در صفحه‌ی ۲

جاودان یاد خاطره‌ی سرخ رفیق حرمی‌پور و یارانش

تاریخ شهادت ۴ فروردین ۱۳۶۱



اوضاع معیشتی کارگران ایران

درد و رنج کارگر در زیر سایه‌ی رژیم جمهوری اسلامی یکی و دو تا نیست. به بندش می‌کشند تا از مطالبات اولیه‌ی خود عقب نشینند؛ به حبس‌های طولانی محکوم‌اش می‌کنند تا طبقه‌ی ظالم و چپاول‌گر قادر گردد، در فضای بی‌اعتراضی، بر استثمار بی‌رویه‌اش ادامه دهد. سه دهه بگیر و به بند؛ سه دهه تعرض به حقوق پایه‌ای کارگران؛ سه دهه تخریب زندگانی این طبقه‌ی تا به آخر انقلابی؛ سه دهه تهدید و اخراج و بالاخره سه دهه تصویب قوانین دست و پاگیر، ارمان رژیم جمهوری اسلامی برای میلیون‌ها کارگر است. ادامه در صفحه‌ی ۲

مطالب این شماره:

- * انقلاب یا باز تقسیم امپریالیستی
- * اوضاع معیشتی کارگران ایران
- * درگرمی داشت اول ماه مه، روز جهانی کارگر
- * مالی شدن انباشت
- * گرمی باد ساگر د تولد مارکس و لنین

درگرمی داشت اول ماه مه، روز جهانی کارگر

مارش عظیم کارگران سرتاسر جهان در اول ماه به صدا در می‌آید و در این روز دنیا شاهد قدرت و یکپارچه‌گی کارگران علیه سرمایه‌داران مفت‌خور می‌باشد. اول ماه مه، متعلق به طبقه‌ی کارگر است و در این روز کارگران در صفی واحد به میدان می‌آیند و مدافعین مناسبات کنونی را به مصاف می‌طلبند و با صراحت تمام اعلام می‌دارند که خواست اساسی آنان، تغییر بنیادی دنیای کنونی است. ادامه در صفحه‌ی ۴

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

انقلاب یا باز تقسیم امپریالیستی

ادامه از صفحه ۱

جنگ‌های دول سرمایه‌داری قبل از جنگ جهانی اول تماماً در رقابت برای تصاحب مناطق تحت سلطه‌ی یک‌دیگر و تصاحب مناطق جدید است. ولی پس از تقسیم کامل جهان در آغاز قرن بیستم، مسئله‌ی باز تقسیم جهان، درگیر شدن تمام دول قدرتمند سرمایه‌داری را در یک جنگ همه‌جانبه و در میدان جنگی به وسعت جهان را می‌طلبید و بدین ترتیب جنگ جهانی اول شکل می‌گیرد.

با وقوع انقلاب کبیر اکتبر در روسیه در سال ۱۹۱۷ و خارج شدن روسیه از میدان جنگ جهانی اول، سائر دول امپریالیستی ضمن توافقات جدیدی در مورد باز تقسیم جهان، پایان جنگ جهانی اول را در سال ۱۹۱۸ اعلام می‌دارند.

این شکل جدید "تجدید تقسیم جهان" تا اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ بیشتر دوام نمی‌آورد و در سال ۱۹۴۱ شعله‌های جنگ جهانی دوم را برمی‌افروزد تا این که با به کارگیری سلاح‌های هسته‌ای، جنگ جهانی دوم نیز با به وجود آوردن شکل جدیدی از "تجدید تقسیم جهان" در سال ۱۹۴۵ پایان می‌یابد.

از آن پس، وجود سلاح‌های هسته‌ای با قدرت تخریب بسیار گسترده، استفاده از جنگ جهانی برای "تجدید تقسیم جهان" را برای سرمایه‌های کشورهای متروپل غیرممکن می‌سازد و همین عامل آن‌ها را مجبور می‌سازد که برای "تجدید تقسیم جهان" در جستجوی ابزار جدیدی برآیند.

در پروسه‌ی صدور بخشی از سرمایه‌ها توسط سرمایه‌های کشورهای متروپل به جوامع اقماری، در کنار انتقال بحران‌های تولید سرمایه‌داری، جنگ برای "تجدید تقسیم جهان" نیز به این جوامع صادر می‌شود و بدین ترتیب "جنگ‌های منطقه‌ای" به عنوان ابزاری جدید جای‌گزین جنگ‌های جهانی برای "تجدید تقسیم جهان" می‌شود.

پروسه‌ی استفاده از ابزار "جنگ‌های منطقه‌ای" برای "تجدید تقسیم جهان" از سال ۱۹۴۷، یعنی زمانی که تشکیل دولت اسرائیل را در سرزمین‌های مردم فلسطین اعلام می‌کنند، آغاز می‌گردد و تا امروز که مردم ستم‌دیده‌ی لیبی را بمباران می‌کنند، پیوسته ادامه یافته است.

اما موضوع دردناکی که در این میان وجود دارد سوءاستفاده از ناآگاهی توده‌های تحت‌ستم برای پیش‌برد این‌گونه سیاست‌هاست. البته سوءاستفاده از ناآگاهی توده‌ها پدیده‌ی جدیدی نیست و از ابتداء پیدایش طبقات، همواره طبقه‌ی حاکم سیاست‌های غارت‌گرانه و سرکوب‌گرانه‌ی خود را با فریب توده‌ها به پیش برده است. چه هنگامی که برده‌داران در رقابت با یک‌دیگر برده‌ها را به بهانه‌ی دفاع از سرزمین اجدادی، به جنگ با یکدیگر واداشتند و چه هنگامی که فئودال‌ها به بهانه‌ی دفاع از آب‌و‌خاک، رعیت‌ها را به کشتن همدیگر ترغیب کردند و چه هنگامی که سرمایه‌داران به بهانه‌ی دفاع از میهن،

کارگران و زحمت‌کشان را به جان یک‌دیگر انداختند.

ولی اینک سرمایه‌های کشورهای متروپل به ترفند جدیدی دست‌یافته‌اند. این بار توده‌های تحت‌ستم و ناآگاه را به واسته‌ی بیزاری برحق‌شان از دیکتاتوری و انجام انقلاب در مقابل همدیگر قرار می‌دهند. در اکثر کشورهای عربی توده‌های ستم‌دیده و ناآگاه را با این تصور که علیه دیکتاتورهای حاکم بر کشورشان به انقلاب برخاسته‌اند، به خیابان‌ها کشانیده‌اند.

بایستی توجه نمود که علاوه بر فاکتورهای مهمی که لازمه‌ی وقوع یک انقلاب است، انقلاب بیش از هر چیز نیاز به رهبری دارد. بدون رهبری انقلابی، صدها سال مبارزه‌ی خودبه‌خودی و کورکورانه‌ی توده‌ها، علی‌رغم تمام جان فشانی‌ها ره به جایی نخواهد برد.

از سوی دیگر، رهبری انقلابی نیز به شکل حزب و یا سازمان انقلابی مادیت می‌یابد. هنگامی که در هیچ‌یک از کشورهای عربی نشانی از یک حزب و یا سازمان انقلابی وجود ندارد، چگونه می‌توان انتظار داشت که حرکت‌های اخیر توده در خاورمیانه و شمال آفریقا به رهائی واقعی آنان از حاکمیت دیکتاتوری و استثمار منجر شود.

این امری بدیهی است که به خاطر استثمار و سرکوب طبقه‌ی حاکم، همواره توده‌ها دارای پتانسیل شورش هستند و همواره نیز این پتانسیل شورش، خود را به اشکال گوناگون نشان می‌دهد. توده‌ها به فداکاری و از جان گذشته‌گی‌های قهرمانانه‌ای دست می‌زنند، ولی متأسفانه در همه‌ی موارد، این شورش‌ها به علت فقدان رهبری انقلابی، بلافاصله توسط دیکتاتوری‌های حاکم سرکوب شده و نمی‌توانند ادامه یابند.

اما، اگر در کشورهای عربی شورش توده‌ها تداوم یافته است، اگر مردم به خیابان‌ها آمده و دیگر نمی‌توان؟ آن‌ها را به خانه‌هایشان بازگرداند، مسلماً پای یک رهبری در میان است. حال، اگر در این کشورها نشانی از یک حزب و یا سازمان انقلابی که رهبری این توده‌ها را در دست داشته باشد، وجود ندارد، پس ناگزیر باید نتیجه گرفت که رهبری این شورش‌ها در دست ضدانقلاب است. ضدانقلابی که در قالب سرمایه‌های کشورهای متروپل درصدد "تجدید تقسیم جهان" است.

اوضاع معیشتی کارگران ایران

ادامه از صفحه ۱

صاحبان تولیدی و کارفرمایان، کارگران را به بند کشیده‌اند و چشم‌اندازی برای زندگی بهتر آنان در زیر سلطه‌ی نظام سرمایه‌داری وابسته‌ی ایران نیست. مفت‌خواران هم‌چنان دارند حقوق کارگران را بالا می‌کشند تا جایی که صدای خودی‌شان هم در آمده است. برآستی که این چه شرایطی است برای کارگران

تصویر در آورد. از یک سو میلیون‌ها انسان دردمند در اثر چپاول‌گری و سیاست‌های ارتجاعی صاحبان تولیدی و کارفرمایان، زندگی‌شان به تباهی کامل کشیده شده است و از سوی دیگر اقلیت بسیار ناچیزی از جامعه و آن‌هم با زور و سرکوب دارند در رفاه و آسایش کامل زندگی می‌کنند. این جامعه و جوامعی از این دست اصلاً و ابداً بدرد سازندگان اصلی آن نمی‌خورد و باید و می‌بایست زیر و رو شود. کارگر در دنیای کنونی و در جوامعی هم‌چون جامعه‌ی ایران آینده‌ای ندارد و روز به روز زندگی‌اش در منگنه‌ی هر چه بیشتری قرار خواهد گرفت.

به عبارتی ساده‌تر سقف زندگی بسیار بالاست و تورم و گرانی قابل کنترل و توصیف نیست و درآمدها با استانداردهای کنونی هیچ‌گونه مطابقتی ندارد. حذف یارانه‌ها و به دنباله‌ی آن افزایش سرسام آور کالاهای اولیه‌ی زندگی، با حقوق‌های ناچیز کارگران فاصله‌ی بسیار زیادی دارد و هم‌اکنون می‌توان عواقب و وخیم‌تر زندگی کارگران را در سال نود ترسیم نمود. چرا که به تازگی «شورای عالی کار» جمهوری اسلامی خبر از افزایش نه درصدی حداقل دست‌مزد کارگران _ یعنی سیصد و سی هزار و سیصد تومان _ را داده است، در حالی که بانک مرکزی ایران _ در پایان بهمن ماه گذشته _ بر نرخ تورم یازده و شش درصدی تاکید داشته است.

پُر واضح است که یکسانی و یا نزدیکی‌ای در آمار و ارقام‌های ارائه داده شده نمی‌توان یافت و همواره میزان نرخ تورم بالاتر از دست‌مزدها و درآمدها قرار دارد. خودشان دارند سبدهای حقوقی و تورم جامعه را این‌گونه توضیح می‌دهند و خودشان دارند از بی آینده‌گی کارگران و خانواده‌های‌شان سخن می‌گویند. زندگی برای میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش در ایران به‌مانند مرگ تدریجی است چرا که رژیم جمهوری اسلامی هدف‌اش بالندگی و بارآوری جامعه نیست و وظیفه‌اش دفاع و حفظ و حراست از منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار است. به این دلیل روشن که توسط این طبقه به قدرت رسیده است و ملزم به نگرهبانی و پاسداری هر چه بهتر چرخش ماشین سوددهی است.

با این اوصاف شکی در آن نیست که با وجود چنین نظام و دولت‌مردانی اوضاع معیشتی میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش نه تنها روند بهبودی را طی نخواهد نمود، بلکه مسیر مخرب‌تری را در پیش خواهد گرفت. به عینه مشاهده شده است که کارگر در این نظام فاقد اعتبار و حقوق است و سران رژیم جمهوری اسلامی هم کار را به جایی رسانده‌اند که از عدم پرداخت حقوق کارگران ابائی ندارند.

با این حساب چگونه می‌توان در دنیای گرانی و در دنیای افزایش روزانه‌ی قیمت‌ها و آن‌هم بدون کمترین در آمدی بر زندگی خود ادامه داد و به آینده امیدوار بود. این آن جامعه‌ی دهشتناکی است که رژیم جمهوری اسلامی برای کارگران ساخته‌اند و بدون کمترین شک و شبهه‌ای باید به تاریخ سپرده شود. این کمترین و پائین‌ترین خواستی است که می‌بایست در سر لوحه‌ی کار هر انسان مدافع منافع میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش قرار گیرد و باید آگاه بود که انقلاب توده‌ای ایران بدون نیروی سازمانیافته و مسلح کارگران و زحمت‌کشان علی‌ه‌ی مدافعین بی چون و چرای سرمایه‌داران جهانی ناممکن می‌باشد.

بی‌تردید زمانی هزاران بلایای سیاسی _ اقتصادی از جامعه‌ی مان رخت خواهد

ساخته‌اند و تا چه زمانی می‌بایست کارگر بمنظور دست‌یابی به حقوق معوقه‌ی خود با سرمایه‌داران چک و چانه بزند و تا چه زمانی این زندگی فلاکت‌بار ادامه خواهد یافت؟

درد و رنج کارگر در زیر سایه‌ی رژیم جمهوری اسلامی یکی و دو تا نیست. به بندش می‌کنند تا از مطالبات اولیه‌ی خود عقب نشینند؛ به حبس‌های طولانی محکوم‌اش می‌کنند تا طبقه‌ی ظالم و چپاول‌گر قادر گردد، در فضای بی اعتراضی، بر استثمار بی‌رویه‌اش ادامه دهد. سه دهه بگیر و به بند؛ سه دهه تعرض به حقوق پایه‌ای کارگران؛ سه دهه تخریب زندگانی این طبقه‌ی تا به آخر انقلابی؛ سه دهه تهدید و اخراج و بالاخره سه دهه تصویب قوانین دست و پاگیر، ارمغان رژیم جمهوری اسلامی برای میلیون‌ها کارگر است. این زندگی بیش از این برای کارگران قابل تحمل نیست و سران حکومت هم در عمل نشان داده‌اند که وظیفه‌ای جز خدمت‌گذاری به طبقه‌ی سرمایه‌دار بر عهده ندارند.

این تصویر حقیقی جامعه‌ی ایران است و تعبیر و تفسیری به غیر از این نمی‌توان از اوضاع ایران و کارگران ارائه داد. به دلیل این که شکاف طبقاتی و نداری در ایران بسیار بالاست و روز به روز هم دارد ابعاد گسترده‌تر و عمیق‌تری بخود می‌گیرد. ماشین بازجویی‌ها، دستگیری‌ها و اخراج‌ها هم حد و مرزی نمی‌شناسد و کسی پاسخ‌گوی اوضاع ناهنجار کنونی نیست. به هر بهانه‌ای از گرد هم آمدن کارگران وحشت دارند. دستگیری چندین کارگر سندجی و اخراج هفتاد نفر از کارگران آلومینیوم این شهر، عدم امنیت شغلی سیصد و شصت تن از کارگران کارخانه‌ی کیان تایر تهران و تجمع هزار و دوست نفره‌ی کارگران این کارخانه در مقابل نهاد ریاست جمهوری؛ تأخیر چندین ماهه در پرداخت حقوق‌های ناچیز کارگران چینی اسپیدار؛ کشته شدن کارگر معدن پادانا در نزدیکی شهر راور _ کرمان _ و غیره از جمله احقاقیات و چپاول‌گری‌هایی است که این روزها دارد در حق کارگران ایران اعمال می‌شود.

مشخص است که این‌ها گوشه‌های هر چند کوچک و بسیار دردناکی است که دارد توسط بلندگوهای تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری وابسته‌ی ایران به بیرون درز می‌کند و همه‌ی این‌ها در شرایطی است که رژیم جمهوری اسلامی با حذف یارانه‌ها بر زندگی مشقت‌بار میلیون‌ها انسان زحمت‌کش افزوده است و مجالی برای زندگی بهتر و بخور و نمیر آنان باقی نگذاشته است. عیان شده است که کارگر در این مناسبات کاملاً بی حقوق است و ناتوان از تهیه‌ی مایحتاج اولیه‌ی زندگی. حق اعتراض را علناً از آنان سلب نموده‌اند و ماه‌ها از پرداخت حقوق‌های ناچیزشان دارند سر باز می‌زنند. در چنین چهارچوبه‌ای است که یکی از کارگران اعتراضی کیان تایر در مقابل نهاد ریاست جمهوری می‌گوید: "هفت ماه است که خواهان حقوق معوقه‌مان هستیم. به جای حل مشکلات مان امروز و فردا می‌کنند و ما را سر می‌دوانند. دو سال است که من نتوانسته‌ام برای بچه‌ام کفشی بخرم و عید را در مقابل خانواده‌ام باید با شرمندگی سرکنم. وقتی نمی‌توانم پاسخی به انتظارات آن‌ها بدهم، زننده ماندم چه فایده‌ای دارد؟"

براستی که با هیچ قلم و گفتاری نمی‌توان چنین اوضاع اسف‌بار و دردناکی را به

حذف سوبسیدها و کمک‌های دولتی به بهانه‌ی "ارتقاء" جوامع کنونی، ارمغان سیاست‌های تازه و سال گذشته‌ی سرمایه‌داران برای میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش سرتاسر دنیا بوده است. در عمل به اثبات رسیده است که چنین سیاستی به درد میلیاردها انسان رنج‌دیده نمی‌خورد و در تخالف با آرمان و منافع کارگران سازماندهی شده است و هدفی جز تخریب زندگانی هر چه بیشتر این طبقه‌ی تا به آخر انقلابی ندارد.

این خاصیت سرمایه است و رسالت‌اش استثمار بی‌رویه‌ی کارگران و غارت منابع و اموال طبیعی جوامع بشری‌ست. در یک کلام باید اعلان نمود که سرمایه‌داران و حاکمان کنونی دشمنان ابدی کارگران‌اند و بی دلیل هم نبوده و نیست که همه‌ی سعی و تلاش‌شان بر آن است تا مانع اعتراضات و تجمعات کارگری گردند؛ چرا که کاملاً آگاه‌اند که رمز پیروزی و موفقیت کارگران در اتحاد آنان است. می‌دانند که اول ماه مه یکی از روزهای حیاتی و مهم کارگران سرتاسر جهان محسوب می‌شود و در این روز است که کارگران ماشین دم و دستگاه‌های سوددهی سرمایه‌داران را از حرکت باز می‌دارند و پرچم "کارگران سراسر جهان متحد شوید" را به اهتزاز در می‌آورند؛ پرچمی که مبین خواسته‌ها و مطالبات کارگران و میلیاردها انسان محروم سرتاسر جهان می‌باشد.

با این اوصاف جای دارد تا علاوه بر گرامی‌داشت اول ماه مه، روز جهانی کارگر، یک‌بار دیگر و بر این نکته‌ی اساسی تاکید ورزید که پیشرفت هر انقلاب کارگری - توده‌ای منوط به آن است تا سازنده‌گان اصلی جوامع کنونی با آگاهی فراتر و با درس‌آموزی از تجارب گذشته، صف خود را از صف مدافعین رنگارنگ نظام‌های سرمایه‌داری مجزا سازند و اجازه ندهند تا دشمنان دیرینه و طبقاتی آنان انرژی و مبارزات‌شان را در جهت امیال و خواسته‌های جناحی خود سوق دهند؛ منوط به آن است که سازمان‌ها و احزاب کمونیستی مدافع منافع کارگران و زحمت‌کشان ارگان‌های سرکوب و استثمار سرمایه‌داران را نشانه گیرند و خلاصه منوط به آن است تا با اتخاذ سیاست‌های بُرنده و کارساز، کارگران را حول سیاست‌های نوین و تعرضی بسیج نمایند و آنان را از زیر سلطه‌ی نظام‌های امپریالیستی نجات دهند.

بربست که ریشه‌ی سرمایه و حکومت مدافع وی سوزانده شود و پرچم مناسبات و جامعه‌ی دمکراتیک برهبری طبقه‌ی کارگر بر افراشته شود. تنها در چنین شرایطی است که طبقه‌ی کارگر یعنی این طبقه‌ی تا به آخر انقلابی به خواسته‌های بنیادی خود دست خواهد یافت و با تمام وجود در جهت شکوفائی و سازندگی هر چه بهتر جامعه گام‌های ارزنده‌ای خواهد برداشت.

شاهنگ راد



در گرامی‌داشت اول ماه مه، روز جهانی کارگر

تغییر دنیایی‌ست که در آن حاکمیت ظلم و ستم، بر چیده شود و پرچم برسمیت شناختن حقوق انسانی به اهتزاز در آید. این آرمان و خواست واقعی میلیون‌ها کارگر است و بدون شک با خواست و آرمان سرمایه‌داران، تفاوت بسیار زیادی دارد. در حقیقت اول ماه مه، یکی از روزهای رویارویی دو منفعت متضاد طبقاتی‌ست و بر خلاف مشاطه‌گران و تسلیم‌طلبان، این روز، روز، طرح و بیان خواسته‌ها و مطالبات به یغما بُرده‌ی شده‌ی کارگران سرتاسر دنیاست.

پُر واضح است که دنیای سرمایه‌داران با دنیای میلیاردها انسان محروم متفاوت می‌باشد و مسلم است که در این جهان سراسر ظلم و چپاول روزی را نمی‌توان سراغ داشت که در آن کارگران از یورش سرمایه‌داران در امان بوده باشند. روزی را نمی‌توان یافت که در آن خبری از تلف شدن کارگران، در زیر چرخ‌دنده‌های استثمارگران بگوش نرسد. همه‌جا حاکمان، کارفرمایان و صاحبان تولیدی دارند کارگران را استثمار می‌کنند و همه‌جا دارند مخالفت‌های کارگری را به وحشیانه‌ترین شکل ممکنه سرکوب می‌نمایند. متأسفانه در این دنیا عده‌ی بسیار قبلی به یمن ارگان‌های مسلح بر ثروت اکثریت آحاد جامعه چنگ انداخته‌اند و دارند بر سرمایه‌های بادآورده‌ی خود می‌افزایند.

به اثبات رسیده است که در این دنیای نابرابر تولید از آن کارگران است و سود از آن سرمایه‌داران و صاحبان تولیدی. به عبارتی صحیح‌تر زندگی در زیر سلطه‌ی نظام‌های سرمایه‌داری برای کارگران به‌مانند مرگ تدریجی‌ست و متعاقباً این که گرانی مایحتاج اولیه‌ی زندگی کمر میلیون‌ها انسان رنج‌دیده را خُرد نموده است. فقر و نداری هم‌چون هیولائی سهمگین بر شانه‌های خمیده‌ی کارگران لنگر انداخته است و فاصله‌ی طبقاتی فیما بین بالائی‌ها و پائینی‌ها بسیار عمیق و قابل توضیح نیست. در دنیای دست‌ساز طبقات استثمارگر، کارگر ناتوان از پاسخ‌گوئی به نیازهای اولیه‌ی زندگی‌ست.

★ مقالات بدون امضاء از سوی شورای نشریه می‌باشند. ★

در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی، تنها یک مبارزه‌ی سیاسی نظامی می‌تواند پیشرو واقعی را بوجود آورد!

مالی شدن انباشت

ادامه از شماره قبلی

اثر جان بلیمی فاستر (John Bellamy Foster)

ترجمه: پویان کبیری (قسمت سوم)

مینسکی (Minsky) در کتاب خود در باره‌ی کینز نوشت: "گمانه‌زنی در مورد ارزش دارائی‌های مولد، مشخصه‌ی اقتصاد... سرمایه‌داری است". نمونه‌ی مربوطه برای تجزیه و تحلیل اقتصاد سرمایه‌داری [توسعه یافته] یک اقتصاد پایاپای نیست، بلکه "یک سیستم با یک شهر [که مرکز مالی لندن] یا یک وال استریت است، جایی که دارندگان دارائی و همین‌طور معاملات جاری با بدهی تأمین مالی می‌شوند". (۲۱)

جدائی جدی بین سرمایه‌ی واقعی و پولی در اقتصاد سنتی (ارتدوکس) - و تداوم آن حتا تا به امروز - منطقاً اساس محکمی ندارد. هرچند که تمایز قائل شدن بین "اقتصاد واقعی" (و "سرمایه‌ی واقعی") از قلمرو امور مالی (و چیزی که مارکس آن را "سرمایه‌ی ساخته‌گی یا موهوم" نامید)، یقیناً مشروعیت دارد. بدیهی‌ست که این تمایز نباید به این مفهوم تلقی گردد که مطالبات پولی یا مالی به معنای عادی کلمه "واقعی" نیستند. طبق مشاهدات هری مگداف و سوئیزی "در واقع هیچ جدائی بین سرمایه‌ی واقعی و پولی وجود ندارد": در یک اقتصاد توسعه‌یافته‌ی سرمایه‌داری عملاً همه‌ی معاملات در حالت پولی بیان شده و نیاز به وساطت مقدار واقعی از پول (نقد یا اعتبار) دارد". در عوض "جدائی تحلیلی مناسب، بین زمینه‌ی پایه‌ای تولید در اقتصاد و رونمای مالی آن است". (۲۲)

ما با دنبال نمودن "هیمن مینسکی (Hyman Minsky)، می‌توانیم دیالکتیک تولید و امور مالی از نظر وجود دو ساختار قیمت‌گذاری متفاوت در اقتصاد مدرن یعنی: ۱- قیمت‌گذاری جریان تولید واقعی و ۲- قیمت‌گذاری مالی دارائی‌ها (و املاک) را تجسم کنیم. ساختار قیمت‌گذاری دارائی در بازار مسکن، وابسته به افزایش (و یا کاهش) مالکیت کاغذی ثروت است و همواره برای نگهداری نوسان در ساختار

قیمت‌گذاری "واقعی" مرتبط با تولید (تولید ناخالص داخلی) می‌باشد. (۲۳)

از این روی، سرمایه‌ی پولی می‌تواند برای انباشت (با فرض وجود بازارهای سودآور برای سرمایه‌گذاری) در درون پایه‌ی اقتصادی استفاده شود که اغلب به سمت پول-پول (M-M)، یعنی گمانه‌زنی قیمت دارائی‌ها منحرف می‌شود. (۲۴) تا جایی که این موضوع به شکل یک روند طولانی مدت درآمده و نتیجه‌ی آن منجر به تغییر ساختاری عمده‌ای در اقتصاد سرمایه‌داری شده است.

از این نقطه نظر به‌طور کلی، حساب‌های مالی را می‌توان به عنوان دوره‌هایی کوتاه مدت از تورم فوق‌العاده سریع قیمت دارائی در رونمای اقتصاد دانست که فراتر از رشد در پایه‌ی مولد زیر بنا می‌شود. در مقابل، مالی شدن بیان‌گر تمایلی بسیار طولانی‌تر به سوی گسترش اندازه و اهمیت رونمای مالی در رابطه با پایه‌ی اقتصاد می‌باشد که طی چندین دهه روی داده است. براساس مشاهدات "ژان توپوروفسکی (Jan Toporowski، استاد اقتصاد در دانشگاه لندن) در کتابش به نام "پایان امور مالی"، دهه‌های پایانی قرن بیستم شاهد ظهور عصر مالی بوده که پس از سال‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۰۰ بزرگ‌ترین است و از نظر ارزش بازدهی بازار اوراق بهادار، بزرگ‌ترین دوران مالی در تاریخ می‌باشد. منظور از "عصر مالی" به معنای یک دوره از تاریخ است که در آن سرمایه‌ی مالی نقش پیشرو در توسعه‌ی سرمایه‌داری را از سرمایه‌ی صنعتی گرفته و جایگزین آن می‌شود. (۲۵)

چنین دوره‌ای از امور مالی موجب فراز آمدن شیخ یک اقتصاد سفته‌بازی ناب می‌شود که توسط کینز چنین برجسته شد: سفته‌بازان به مثابه حساب‌ها ممکن است که هیچ آسیبی به جریان سرمایه‌گذاری ثابت نزنند، ولی وضعیت جدی‌ست وقتی که سرمایه‌گذاری خود تبدیل به حسابی در گرداب سفته‌بازی شود. (۲۶)

در سال‌های ۱۹۹۰، سوئیزی مشاهده نمود که "کارکنان هیئت مدیره [شرکت‌ها] به میزان رو به افزایشی توسط سرمایه‌ی مالی محدود و کنترل می‌شدند، همان‌طور که از طریق شبکه‌ی جهانی بازارهای مالی عمل می‌کند. از این رو، "قدرت واقعی" نه در هیئت مدیره شرکت‌ها، بلکه در بازارهای مالی می‌باشد. او استدلال می‌کرد که "این رابطه‌ی معکوس بین مالی و واقعی، کلید درک روندهای جدید در اقتصاد جهانی‌ست." (۲۷)

بحران‌های مالی و مالی شدن

بیش‌تر اقتصاددانان و تحلیل‌گران مالی جریان اصلی، در تلاش خویش برای انکار هرگونه اهمیت تاریخی بحران بزرگ مالی، به‌طور طبیعی سرشت سیستماتیک آن را کم‌اهمیت جلوه داده و آن را به‌عنوان پدیده‌ی "قوی سیاه" معرفی کردند. یعنی به‌مثابه رویدادی نادر و کاملاً غیرقابل پیش‌بینی، اما به نوعی عظیم که ظاهراً مشخص نیست از کجا، اما هر یک قرن یک‌بار یا بیش‌تر ممکن است پدیدار گردد. (اصطلاح "قوی سیاه" از عنوان کتاب "نسیم نیکلاس طالب" (Nassim Nicholas Taleb) که در آستانه‌ی بحران بزرگ مالی منتشر شده، گرفته شده است. جایی که در آن "رویداد قوی سیاه" به‌عنوان واقعه‌ای هم نادر و هم غیرقابل پیش‌بینی که وضعیت بازی را تغییر می‌دهد، تعریف شده است). (۲۸)

با این حال، بعضی از اقتصاددانان بیش‌تر منتقد، حتی در درون نظام، مانند "نوریل روبینی (Nouriel Roubini)" و "استفن میهم (Stephen Mihm)" در نوشته‌شان به نام اقتصاد بحران، این تئوری "قوی سیاه" را رد کرده و به جای آن بحران بزرگ مالی را به‌عنوان پدیده‌ی "قوی سفید" توصیف کرده‌اند، یعنی به‌مثابه محصول روندی کاملاً عادی، تکرارشونده و پروسه‌ای قابل پیش‌بینی مورد تجزیه و تحلیل سیستماتیک قرار داده‌اند. (۲۹) چشم‌گیرترین تلاش طی قرن‌ها، برای ارائه‌ی روشی مبتنی بر داده‌ها در رابطه با بحران‌های مالی که تأکید بر فائده‌دار بودن چنین اختلالات اعتباری داشته باشد را نزد "کارمن رینهارت (Carmen Reinhart)" و "کننت روگف (Kenneth Rogoff)" در کتاب‌شان به اسم "این‌بار فرق می‌کند: هشت قرن نادانی مالی"، می‌توان یافت. (۳۰) [عنوان کتاب آن‌ها به معنای اشاره به فاز خرسندی و شادمانی در هر حباب مالی است، جایی که در آن این تصور پیش می‌آید که چرخه‌ی مالی و کسب و کار تفوق یافته و گسترش سفته‌بازی می‌تواند برای ابد ادامه داشته باشد].

البته، بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز قوی سفید به این معنا، مینسکی (Minsky) بود که بر پایه‌ی بینش بنیادین کینز (Keynes) یعنی "معرفی شکننده‌گی پروسه‌ی انباشت سرمایه‌داری به وسیله‌ی برخی از خواص غیرقابل‌گریز ساختارهای مالی سرمایه‌داری" فرضیه‌ی بی‌ثباتی مالی را به ما ارائه داد. (۳۱)

با این وجود، آن‌چه که متفکرینی مانند مینسکی، روبینی و میهم، و رینهارت و روگف در تمرکز منحصر به فردشان بر روی چرخه‌ی مالی،

تمایل به در نظر نگرفتن آن دارند تغییرات ساختاری بلندمدت در فرایند انباشت سیستم سرمایه‌داری می‌باشد. مینسکی تا آن‌جا پیش رفت که خود کینز را، به خاطر اجازه دادن به "غلبه‌ی ایده‌های فرسوده‌ی فرصت سرمایه‌گذاری و رکودگرایی در یک چشم‌انداز دوره‌ای"، مورد ملامت قرار داد. بنابراین، مینسکی به صراحت به دنبال تصحیح تئوری کینز، به‌خصوص تحلیل وی از بی‌ثباتی مالی است. یعنی با قرار دادن کامل آن در شرایط سیکل کسب و کار کوتاه‌مدت و نادیده گرفتن گرایشات بلندمدت، چیزی که کینز تجزیه و تحلیل‌هایش از بحران مالی را عمدتاً بر مبنای آن انجام داده است. (۳۲)

به همین دلیل استدلال خود کینز کاملاً متفاوت از تئوری‌ئی می‌باشد که ما از طریق مینسکی به آن عادت کرده‌ایم. او تأکید نمود که تمایل رکود - یا کاهش در سود مورد انتظار در سرمایه‌گذاری‌های جدید در یک اقتصاد غنی از سرمایه - در خدمت افزایش قدرت پول و امور مالی است. بنابراین، برای کینز، همان‌طور که مینسکی اشاره کرد، "کارکرد قابل انتظار کاهش دارایی‌های واقعی بستری برای حاکمیت پول است". (۳۳)

همان‌گونه که کینز گفت: در یک اقتصاد غنی از سرمایه‌ی رشدیافته، "به علت انباشت سرمایه‌ای که از قبل بزرگ‌تر است"، فرصت‌ها برای سرمایه‌گذاری بیش‌تر، جذابیت کم‌تری دارند مگر این که نرخ بهره با سرعت هرچه بیش‌تر سقوط کند. "تردید همراه با کاهش تمایل به سود مورد نظر در سرمایه‌گذاری جدید، موجب افزایش عظیم گرایش به سوی "ترجیح نقدینه‌گی" (یا همان‌طور که کینز هم آن را "گرایش به ذخیره کردن" پول نامید) و همچنین احتکار مالی به‌عنوان جایگزینی برای تشکیل سرمایه شد، یعنی ترکیب کردن مشکلات کلی اقتصاد.

مبنای این همه، گرایشی در اقتصاد به سمت فرورفتن در شرایط رشد آهسته و اشتغال کم بود. کینز نوشت: "این ویژه‌گی برجسته‌ای از سیستم اقتصادی است که ما در آن زندگی می‌کنیم که ... به نظر می‌رسد قادر به ماندن در شرایط مزمین فعالیت‌های زیر حد نرمال برای مدت قابل‌توجهی بدون هرگونه گرایشی مشخص چه به سمت ترمیم و چه به سوی فروپاشی کامل است. علاوه بر این، شواهد نشان می‌دهند که اشتغال کامل و حتی تقریباً کامل از نوادر و رخدادهای کوتاه‌مدت است". این شرایط کینز را به سمت ارائه‌ی سیاست‌های بلندمدت خویش برای "تخفیف درد لاعلاج سیستم" و "تأحدودی اجتماعی کردن جامع سرمایه‌گذاری" سوق داد. (۳۴)

کینز نظریه‌ی درازمدت رکود و احتکار مالی‌اش را توسعه نداد. با این حال جزئیات بعدی نظریه‌ی رکود که مبتنی بر بینش وی بودند، در کارهای آلون هنسن (Alvin Hansen) پیشرو اولیه‌ی رهرو وی در ایالات متحده، و در سنت مارکسی جدید مرتبط با میکل کالکی (Michal Kalecki)، ژوزف استیندل (Josef Steindl)، پال باران (Paul Baran) و پال سوئیزی (Paul Sweezy)، شکل گرفته و به وجود آمدند. اساساً دو شاخه در نظریه‌ی رکود وجود داشت که براساس نظرات کینز (و مارکس) توسعه یافتند. اولی، توسط هنسن و بعداً به وسیله‌ی سوئیزی مورد تأکید قرار گرفت - ولی مشخص نمودن همه‌ی این متفکرین از طریق - بررسی سؤال بلوغ سرمایه‌داری بود. برای نمونه، توسعه‌ی اقتصادهای غنی از سرمایه با ظرفیت عظیم تولیدی استفاده نشده که می‌تواند نسبتاً سریع گسترش یابد. (۳۵) این پتانسیل عظیم ایجاد ظرفیت تولیدی در برابر واقعیت اضمحلال بازارهای فروش برای سرمایه‌گذاری قرار گرفت، زیرا سرمایه‌گذاری فعلی (تحت شرایط بلوغ صنعتی) توسط سرمایه‌گذاری که در گذشته رخ داده بود، با مانع روبرو گشت. کالکی بیان نمود که "تراژدی سرمایه‌گذاری این است که چون مفید است بحران‌زاست". (۳۶)

شاخه‌ی دوم، که کتاب سرمایه‌ی انحصاری باران و سوئیزی که بر محور رشد انحصار در اقتصاد مدرن متمرکز است بدون شک بهترین نمونه‌ی شناخته‌شده‌ی آن می‌باشد، "تمایل مازاد به بالارفتن" در اقتصادیست که تحت تسلط مؤسسات عظیم قرار دارد و اثرات منفی که این تمایل بر روند انباشت داشت.

در هر دو مورد، پس‌انداز بالقوه یا مازاد تولید شده به وسیله‌ی اقتصاد به‌طور معمول مهم‌تر از فرصت‌های سرمایه‌گذاری سودآور برای آن مازاد است که خود منجر به تمایل به رکود (رشد آهسته و افزایش بیکاری/اشتغال کم و ظرفیت غیرفعال) می‌شود. باران و سوئیزی نوشتند که "حالت عادی انحصار اقتصاد سرمایه‌داری، رکود است". (۳۷) بنابراین رشد سریع، در نحوه‌ی برخورد جریان اصلی اقتصاددانان، نمی‌تواند به ساده‌گی به عنوان نتیجه‌ی طبیعی سیستم در مرحله‌ی بلوغ یا انحصار قلمداد گردد. اما، همان‌طور که کالکی عنوان کرد، وابسته شد به "عوامل خاص توسعه" برای افزایش تولید. برای مثال، صرف هزینه‌های نظامی، تلاش‌ها برای فروش، گسترش خدمات مالی، و خلاقیت و نوآوری‌های دوران‌ساز مانند اتومبیل، همه به مثابه پشتوانه‌ها و تکیه‌گاه‌هایی برای بلند کردن و به حرکت درآوردن اقتصاد، خارج از منطق درونی انباشت عمل کرده‌اند. (۳۸)

ادامه در شماره‌ی آینده

زیرنویس‌ها:

۲۱- هیمن پ. مینسکی (Hyman P. Minsky)، "جان مینارد کینز" (نیویورک، انتشارات دانشگاه کلمبیا، سال ۱۹۷۵)، صفحات ۷۲ و ۷۳.

۲۲- هری مگداف (Harry Magdoff) و پال م. سوئیزی (Paul M. Sweezy)، "رکود و انفجار مالی" (نیویورک، انتشارات مانتلی ریویو، سال ۱۹۸۷)، صفحات ۹۴ و ۹۵. مگداف و سوئیزی استدلال کردند که تمایز بین تولید و امور مالی به عنوان پایه و روبرنا، البته نباید با استعاره‌ی گسترده‌تر و هم‌جانبه‌ی پایه‌ی روبرنا در ماتریالیسم تاریخی اشتباه گرفته شود. هر دو مجموعه‌ی روابط و فرآیندها که استعاره بدان اشاره می‌کند باید به‌طور یکسان به شکلی دیالکتیکی درک شوند. سیقت تاریخی امور مالی از تولید، هیچ‌گونه حکم مقتضی برای توضیحات تقلیلی در مورد این که امروز عملکرد روند شکل یافته (با عدم عملکرد آن) چگونه است نمی‌دهد. این خطا دقیقاً به موازات سوءتفاهمی است که مکرراً از استعاره‌ی ماتریالیسم تاریخی توسط منتقدان مارکسیسم می‌شود. نگاه کنید به کتاب استیون مزارش "ساختار اجتماعی و اشکال آگاهی"، جلد ۲ (نیویورک، مجله‌ی مانتلی ریویو، آینده) فصل ۱.

به این ترتیب این اشتباه است که استدلال تقلیلی کنیم، همان‌طور که حتی برخی از نظریه‌پردازان مارکسیست چنین می‌کنند مبنی بر این که: "چرخه‌ی مالی تنها انعکاسی از چرخه‌ی اقتصادی است، فعالیت‌های پولی و مالی بازتابی از اختلالات غیرپولی و غیر مالی داخلی و بین‌المللی می‌باشند." سوزان دیرانهوف، "مارکس درباری پول"، (نیویورک، انتشارات یورایزن، ۱۹۷۳)، صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱.

بایستی اضافه نمود که کینز هم بین قلمرو جداگانه‌ی صنعت و مالی - به عنوان یک رابطه‌ی پیچیده که در آن بعدی صرفاً قبلی را منعکس نمی‌کند - تمایز قائل بود. جان مینارد کینز، مجموعه آثار، جلد ۵، رساله درباری پول، فصل مربوط به "گردش صنعتی و گردش مالی"، (لندن: مک میلان، ۱۹۷۱) صفحات ۲۱۷ تا ۲۳۰.

۲۳- هیمن پ. مینسکی، (مدخل مربوط به بیوگرافی خود)، در فیلیپ آرستیس (Philip Arestis) و مالکوم سایر (Malcolm Sawyer)، "دیکشنری زندگی‌نامه‌های اقتصاددانان مخالف" (نورتهامپتن، ماساچوست: اندوارد الگار، سال ۲۰۰۰)، صفحات ۴۱۴ و ۴۱۵ و در نوشته‌ی مینسکی "پول و بحران از نگاه شامپیتر و کینز"، صفحه‌ی ۱۱۵. مقایسه کنید با مارکس، کاپیتال، جلد سوم، صفحات ۶۰۸ و ۶۰۹.

۲۴- نگاه کنید به "رکود و انفجار مالی"، اثر مگداف و سوئیزی، صفحات ۹۲ و ۹۴.

۲۵- ژان توپوروفسکی، "پایان امور مالی"، (لندن، روتلج، سال ۲۰۰۰)، صفحه‌ی ۱.

۲۶- کینز، تئوری عمومی، صفحه‌ی ۱۵۹.

۲۷- پال ام. سوئیزی، "پیروزی سرمایه‌ی مالی"، مجله‌ی برزیسی ماهانه دوره‌ی ۴۶، شماره‌ی ۲، (ژوئن ۱۹۹۴)، صفحات ۸ تا ۱۰. برای بحث در مورد نقش سیاسی - اقتصادی رو به رشد سرمایه‌ی مالی در جامعه‌ی آمریکا، نگاه کنید به جان بلیسی فاستر (John Bellamy Foster) و حنا هولمن (Hannah Holleman)، "خیزش‌گان قدرت مالی"، مجله‌ی بررسی ماهانه دوره‌ی ۶۲، شماره‌ی ۱، (می ۲۰۱۰)، صفحات ۱ تا ۱۹.

۲۸- نسیم نیکلاس طالب (Nassim Nicholas Taleb)، "قوی سیاه: تأثیر قویاً نامحتمل" (نیویورک، مسکن تصادفی، ۲۰۰۷).

۲۹- نوریل روبینی (Nouriel Roubini) و استفن میهم (Stephen Mihm)، "اقتصاد بحران: دوره‌ی سقوط در آینده‌ی مالی" (نیویورک، انتشارات پنگون، ۲۰۱۰)، صفحه ۳۷، تا ۱۳.

۳۰- کارمن ام. رینهارت (Carmen M. Reinhart) و کنتت اس. روگوف (Kenneth S. Rogoff)، "این‌بار فرق می‌کند: هشت قرن نادانی مالی" (پرینستون، انتشارات دانشگاه پرینستون، ۲۰۰۹).

۳۱- مینسکی، "پول و بحران از نظر شومپیتر و کینز"، صفحه‌ی ۱۲۱؛ همچنین نگاه کنید به کتاب دیگر مینسکی به نام "جان مینارد کینز".

۳۲- مینسکی، "جان مینارد کینز"، صفحات ۷۹ و ۸۰.

۳۳- مینسکی، "جان مینارد کینز"، صفحات ۷۸.

۳۴- کینز، "تئوری عمومی"، صفحات ۳۱، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۷۶ تا ۳۷۸؛ جان مینارد کینز، "نظریه‌ی عمومی اشتغال"، فصل‌نامه‌ی اقتصاد، شماره‌ی ۵۱ (فوریه ۱۹۳۷)، صفحه‌ی ۲۱۶؛ دادلی دیلارد (Dudley Dillard)، "اقتصاد جان مینارد کینز"، (نیویورک، پرنتیس هال، ۱۹۴۸)، صفحات ۱۴۶ تا ۱۵۴.

۳۵- بحث بلوغ [سرمایه‌داری - م] در دیدگاه سوئیزی از اوایل سال‌های ۱۹۴۰ در "تئوری توسعه‌ی سرمایه‌داری" وی مشهود بود (نیویورک، انتشارات مانتلی ریویو، ۱۹۷۲)، صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱. اما آن را با برجستگی بسیار بیش‌تری در کارهای بعدی وی که از اوایل سال‌های ۱۹۸۰ شروع شد، می‌بینیم. نگاه کنید به چهار سخنرانی در مورد مارکسیسم (نیویورک، انتشارات مانتلی ریویو، ۱۹۸۱)، صفحات ۲۶ تا ۴۵.

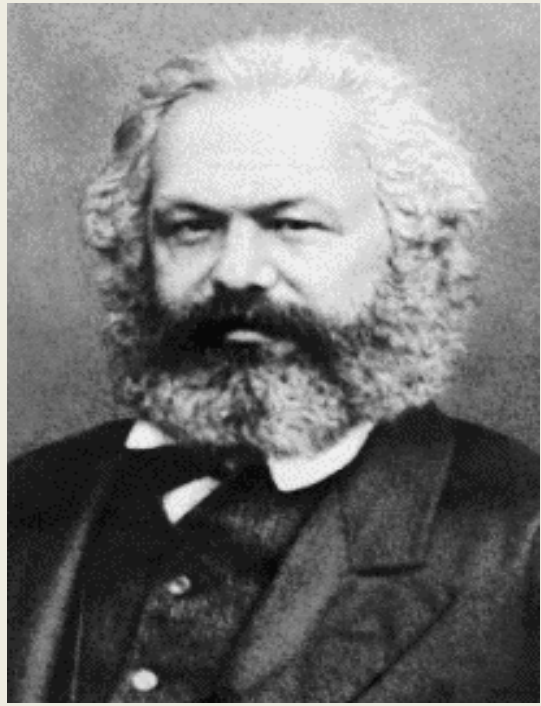
۳۶- میکل کالکی، "مقاله‌ی درباری تئوری نوسانات اقتصادی" (نیویورک، راسل و راسل، ۱۹۳۹)، صفحه‌ی ۱۴۹. آلون اچ. هانسن، "بهبود کامل یا رکود؟" (نیویورک، دبلیو دبلیو نورتون، ۱۹۳۸).

۳۷- پال ای. باران و پال ام. سوئیزی، "سرمایه‌ی انحصاری" (نیویورک، انتشارات مانتلی ریویو، ۱۹۶۶)، صفحه‌ی ۱۰۸.

۳۸- میکل کالکی، "تئوری پویایی اقتصادی" (نیویورک، آگوستوس ام. کلی، ۱۹۶۹)، صفحه‌ی ۱۶۱. همچنین نگاه کنید به ژوزف استیندل (Josef Steindl)، "بلوغ و رکود در سرمایه‌داری آمریکا" (نیویورک، انتشارات مانتلی ریویو، ۱۹۷۶)، صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۷.

گرامی باد پگمده و لوده و سوپین سالگرده تئوک گارول وارگس
رهبر و ادپشمن بزرگ پرولتاریای جهان

گرامی باد پگمده و لوده و سوپین سالگرده تئوک گارول وارگس
رهبر و ادپشمن بزرگ پرولتاریای جهان



۲ اردیبهشت ۱۳۴۹ برابر با ۲۲ آوریل ۱۸۷۰

۱۵ اردیبهشت ۱۱۹۷ برابر با ۵ مه ۱۸۱۸

برای ارتباط با ما، با آدرس‌های زیر تماس بگیرید:

Post: Postbus 10492
1001 EL Amsterdam, Nederland
TEL.: +31 624 797 133
E-Mail: pouyan@19bahman.net
Web Site: <http://www.19bahman.net>

رفقای گرامی!

با ارسال مقالات و مطالب خود، ما را در غنای بیش‌تر نشریه یاری رسانید. بدیهی است، مطالبی در نشریه منتشر خواهند شد که در راستای اهداف و وظائف مبارزاتی سازمان ۱۹ بهمن قرار داشته باشند. از اصلاح املاتی و انشائی مطالب رسیده معذور می‌باشیم.

با کمک‌های مالی خود و ارائه‌ی هرگونه سوال، نظر، انتقاد و پیشنهاد، ما را در انجام وظائف مان یاری رسانید.

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر!